



ماهیت حزب پیشرو کارگری انقلابی

نظام سرمایه امروز در مرحله ی افول یا سرازیری قرار گرفته است. در طول تاریخ نظام سرمایه داری در سطح جهانی، دوره هایی از بحران های عظیم اقتصادی وجود داشته است که هر بار با ترفندهای مختلف از جانب کشورهای امپریالیستی، نظام سرمایه داری توانسته با آن بحران ها مقابله نموده و خود را از مخمصه رها سازد. این ترفندها در هر زمانی متناسب با شرایط بین المللی پیاده شده است. نمونه های آن ایجاد جنگ جهانی اول و دوم به وسیله ی کشورهای امپریالیستی و نیز حمله مستقیم نظامی و غیرنظامی به کشورهای پیرامونی و روی کار آوردن عوامل خود در این کشورها بوده است. به بحران هایی که سرمایه داری موقتاً موفق به بیرون کشیدن خود از آن ها شده، بحران های ادواری گفته می شود. امروز اما، در ادامه روند رشد نظام سرمایه داری، شکل جهانی سرمایه (گلوبالیزاسیون) که بعد از فروپاشی بوروکراسی های بلوک شرق، قرار بود به نجات نظام سرمایه داری جهانی بشتابد، خود به بن بست بزرگ برخورد کرده، بطوری که برای این نظام راه رهایی باقی نمانده است. از اینرو به این مرحله از بحران نظام سرمایه داری بحران ساختاری نیز گفته می شود. در این مرحله، کشورهای امپریالیستی با استفاده از سرمایه های جهانی و طرح های سیاسی، اقتصادی و نظامی از طرف موسسات خود مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... به جنگ و قتل عام توده های مردم فقیر و گرسنه ی کارگر و زحمتکش رفته و یا

با به قدرت رسانیدن رژیم های فاشیستی و شبه فاشیستی داخلی، دیکتاتوری، سرکوب، گشتار طبقه ی کارگر و زحمتکش کشورهای جهان به ویژه خاورمیانه به طور کلی پرداخته است.

با فروپاشی بوروکراسی های بلوک شرق و هار شدن سرمایه داری جهانی، کشورهای امپریالیستی با سازماندهی جدیدی وارد مبارزه ی طبقاتی شده و ضمن میلیتاریزه کردن خود و هم پیمانانشان بیش از هر زمان دیگری، جهان را به خاک و خون کشیده اند (یوگسلاوی، اوکراین، لیبی، مصر، عراق، یمن، افغانستان و...).

بر طبق سیاست های اقتصادی "سرمایه داری جهانی" امروز جهان به سه منطقه تقسیم شده است: اولی مرکز بزرگ ترین انحصارات و کارتل های جهان (کشورهای متروپل اروپا و آمریکا) است که تولید وسایل تولید را به خود اختصاص داده است و به وسیله ی آن کل تولید جهان را نیز در کنترل دارد. منطقه دوم به تولید وسایل مصرفی و کارخانجات مونتاژ اختصاص داده شده (چین، هندوستان و...) زیرا در این منطقه طبقه ی کارگر هیچ گونه سازماندهی نداشته و از هیچ گونه مزایا و حقوقی برخوردار نیست. منطقه سوم (مانند خاورمیانه) را فقط به عرضه ی مواد خام اختصاص داده و در آن ها هیچ گونه کارخانه ای، حتی از نوع کارخانجات سابق تولید مواد مصرفی نیز ساخته نمی شود و برعکس کارخانجاتی هم که موجود است را به هر وسیله ممکن به نابودی می کشد. در مناطقی مانند ایران تنها صنعت موجود، صنعت استخراج منابع و معادن می باشد که اجازه ادامه فعالیت می یابد.

در کشورهای متروپل که کنترل تولید به طور کلی در انحصار شرکت های بزرگ و چندملیتی قرار دارد، تولید اجزای یک ابزار تولید در انحصار کارخانجات تولیدی مختلف قرار داشته و حتی برخی از این اجزاء داخل کشورهای متروپل ساخته نمی شود. در نتیجه این انحصارات تولیدی، برای طبقه ی کارگر این کشورها یک پراکندگی و بی ارتباطی طبقاتی به وجود آورده که در پی آن داشتن سازماندهی صنفی به علت نداشتن پشتوانه از کارگران سایر کارخانجات در مبارزات طبقاتی بی نتیجه شده و در پی آن طبقه ی کارگر به اندازه ای منفعل گشته که به هیچ عنوان به داشتن سازماندهی سراسری فکر نمی کند. اتحادیه های سابق هم سال ها است به طور تدریجی برچیده شده (در بیشتر ایالات آمریکا) و در مبارزات صنفی نقشی ندارند (اکثر اتحادیه های اروپا) چه رسد به سازماندهی سراسری طبقه ی کارگر.

از طرف دیگر، از آن جایی که تولید محصولات مصرفی به مرحله ی اشباع خود رسید، کشورهای متروپل کسب سود افزونه را در انتقال این کارخانجات به کشورهایی دیدند که در آن ها نه تنها سطح دستمزد از سایر کشورهای جهان پایین تر بود، بلکه سطح مبارزات طبقاتی کارگران نیز به صفر می رسید و امکان سازماندهی برای انقلابات کارگری در آن ها وجود نداشت، مانند چین، هند و... که در آن ها طبقه ی کارگر از هیچ گونه حقوق و مزایایی برخوردار نبود. در این کشورها کارگران برای یافتن لقمه ناتی به هر نوع ستمی از جانب کارفرمایان تن در داده و شکایت نمی کنند. در نتیجه محصولات مصرفی هم به قیمتی بسیار نازل تولید شده و در بازار جهانی به فروش رسیده و سود بسیار کلانی در مقایسه با تولید این کالاهای مصرفی در کشورها متروپل، به دست آمده که به سرمایه های این شرکت های انحصاری

افزوده می‌گردد و هم سرمایه‌گذاری در آن‌ها مصون از هر گونه دغدغه خاطر است.

با سیاست‌های نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی (گلوبالیزاسیون)، کشورهای امپریالیستی کوشیدند که با حمله‌ی نظامی (به افغانستان و عراق)، جنگ داخلی (اوکراین، لیبی و سوریه) و به قدرت رسانیدن عوامل دست‌نشانده و مزدوران خود (مانند رژیم ایران و رژیم نظامی مصر) و سرکوب قیام‌های مردمی (از قبیل مراکش و یمن) در این مناطق، این کشورها را یا به نابودی فیزیکی کامل بکشند و یا با ایجاد خفقان و دیکتاتوری شدید توسط نظام‌های فاشیستی و شبه‌فاشیستی‌ای که سرکار گماردند، ا فشار مختلف طبقه‌ی کارگر این کشورها را به نابودی کامل کشانده (مانند سوریه، عراق، لیبی و افغانستان) و یا از شدت بیکاری و گرسنگی، آنان را به طبقه‌ی بی‌چیزان تقلیل داده‌اند که برای سیر کردن شکمشان خود را در خدمت پلیس نظام حاکم در می‌آورند.

با ایجاد گروه‌های تروریستی در منطقه‌ی خاورمیانه (مانند القاعده و طالبان در افغانستان و سپس داعش در منطقه‌ی بین‌سوریه و عراق)، کشورهای امپریالیستی کوشیده‌اند تا برای دسترسی مستقیم به منابع زیرزمینی خاورمیانه، مردمان زحمتکش این کشورها را به خاک و خون کشیده و تا حد امکان نابود نمایند. رهبران داعش نیز مانند القاعده از عناصر دستگاه جاسوسی «سیا» در آمریکا هستند که نقشه‌های سیاست سرمایه‌داری جهانی را به اجرا در آورده‌اند. مردم فقیر و زحمتکش و بی‌چیز افغانستان به دست القاعده و در جنگ تحمیلی از جانب امپریالیزم نابود شدند و امروز هم هنوز درگیر مقابله با کشتار طالبان می‌باشند. کشتار

داعش در منطقه عراق آن چه از عراق پس از جنگ تحمیلی آمریکا باقی مانده بود را نیز نابود کرده و با خاک یکسان کرد و به طور کلی تمام موانع باقیمانده را از سر راه چپاول سرمایه داری جهانی در آن کشور برچید. داعش در کوبانی مردم فقیر و زحمتکش آن ناحیه را به طوری به خاک و خون کشیده است که زن و مرد کوبانی برای زنده ماندن مجبور شده اند تا به طور شبانه روزی در جنگ تنگاتنگ با داعش باشند.

به این ترتیب است که نابودی کشورهای خاورمیانه و یا سرکوب کامل جنبش های توده ای آن به ساختار اقتصادی سرمایه داری جهانی حیاتی تازه بخشیده است. زیرا در خاورمیانه تنها زمینه رشد صنعتی مورد نظر کشورهای امپریالیستی با سرمایه گذاری های بانک جهانی باقیمانده، منحصر به استخراج مواد زیرزمینی می باشد و برای دسترسی مستقیم به این منابع نیاز به نابودی کامل مبارزات اقشار زحمتکش طبقه کارگر این کشورها دارد.

در این برهه از مرحله نظام سرمایه داری که تراکم سرمایه در دست های هر چه قلیل تری از سرمایه داران کلان بین المللی متمرکز شده است، این سرمایه داران تنها در جهت رقابت نه تنها به دنبال کوتاه کردن دست سرمایه داران کوچک تر از بازار جهانی هستند، بلکه برنامه ی سرکوب اقشار تحت ستم طبقه ی کارگر را در تمام کشورهای جهان در سر می پروراندند. درون ارگان های جاسوسی و امنیتی جهانی مانند «سی آی ای» ("سیا" آمریکا) و ارگان های مشابه آن در بقیه ی کشورهای امپریالیستی عنصری پرورش می یابند که پس از آموزش می توانند سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را در هر منطقه ای از جهان متناسب با نیازهای سیاسی سرمایه داری جهانی برای کسب سود سرمایه بیشتر، پیاده

کنند. در این راستا ما شاید رشد فاشیسم نویی در سطح بین المللی هستیم که با فاشیسم در زمان جنگ جهانی دوم متفاوت است و فرق آن در این است که این فاشیسم اولاً به دست نه یک کشور بلکه از طریق سرمایه ی مالی جهانی سازماندهی می شود. دوماً شکل نه ملی بلکه بین المللی به خود می گیرد و به همین خاطر خطرناک تر از فاشیسم قبلی می باشد.

رشد این فاشیسم نو با جنگ تحمیلی آمریکا در افغانستان و ایجاد گروه های تروریستی القاعده و طالبان شروع شد و پس از آن با نقشه ی کشتار صدها نفر و زخمی شدن هزاران انسان بی گناه در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ کار خود را ادامه داد تا شرایط ذهنی مناسب برای داستان های ساختگی خود در مورد داشتن سلاح های کشتار جمعی صدام حسین را فراهم بیاورد. در عراق بیش از یک میلیون و پانصد هزار انسان کشته شدند و میلیون ها انسان دیگر معلول، بی سرپناه، آواره و گرسنه رها گشتند؛ عراق با خاک یکسان گشت، اما اثری از اسلحه شیمیایی یافت نشد. اما دولت امپریالیستی آمریکا به جای دست کشیدن از این جنایات، اقدام به گرفتن عکس و فیلم برداری از تجاوزات گروهی یا تکی سربازان آمریکایی به زنان و مردان عراقی کرده و زمانی که با تانک های خود از روی بدن های نیمه جان سربازان عراقی عبور می کردند و بدن آنان مانند بادکنک زیر تانگ می ترکیدند، به خنده و شادی پرداخته و خود از آن ها فیلم برداری کردند و از پخش آن در سطح جهانی ابایی نداشتند. بعد از این جنایات آمریکا گروه های تروریستی القاعده و داعش نیز با سربریدن، زنده زنده آتش زدن و زنده به گور کردن انسان ها، سرسپردگی خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا و سرمایه داری جهانی ثابت کرده و با

انجام این اعمال وحشیانه و شنیع جو منطقه را همواره وحشت زده نموده و خاورمیانه را با خاک یکسان کرده اند.

در زمانی که نظام سرمایه داری به مرحله ی بحران ساختاری خود می‌رسد، روند افول آن با سرعت طی شده و عاقبت این نظام را با بن بست های عظیم و تعیین کننده ای روبرو می‌گرداند که برای نجات خود دست به اقدامات شدید، کاری و بی‌رحمانه ای بزند. در زیر چند نمونه از این اقدامات را برمی‌شماریم:

۱- از یک طرف انباشت پول نقدینه ای که روی دست صاحبان سرمایه مانده و امکان سودآوری ندارد (مانند خریدن نفت خام ارزان توسط شرکت های نفتی چندملیتی در اوایل دهه ی ۲۰۰۰ و فروش بنزین در پمپ بنزین های آمریکا با ۳۰۰ درصد سود که بنا به گزارش خود این شرکت های نفتی به قدری پول نقد انباشته شد که نمی دانستند با آن ها چه بکنند.) از طرف دیگر اشباع تولید وسایل تولید و تولید کالاهای مصرفی که نظام سرمایه داری را به بحران ساختاری و غیرقابل حل فرو برد.

۲- همان طوری که پیش تر توضیح داده شد در کشورهای متروپل و کشورهایانی که تولید وسایل مصرفی می‌کنند و از نظر مبارزات طبقاتی عقب افتاده ترند و از هیچ گونه سازماندهی ای برخوردار نیستند (چین و هندوستان و...) انتظار انقلابات کارگری نمی رود. اما سرمایه داری جهانی در منطقه ی خاورمیانه به تجربه آموخته است که از یک طرف این منطقه دارای پتانسیل انقلابی در میان اقشار طبقه ی زحمتکش طبقه ی کارگر بوده و از طرف دیگر دارای منابع و معادن زیرزمینی عظیمی است که سرمایه داری

جهانی بدان‌ها نیازمند است. از این‌رو در سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی ضرورت نابودی این کشورها تا جای ممکن و سلطه بر این منابع و معادن پیدا شد.

۳- امپریالیزم در گذشته بحران‌های ادواری خود را نهایتاً با جنگ و تخریب کشورهای جهان حل می‌کرد (مانند جنگ جهانی اول و دوم) و خود را از درون این بحران‌ها برای دوره‌ای بیرون می‌کشید. اما در این برهه از زمان که سرمایه‌داری جهانی به عمق بحران ساختاری بحرانی که در ماهیت نظام سرمایه‌دار است و قابل حل شدن نیست فرو رفته برای نجات خود دیگر تنها بر روی جنگ‌های امپریالیستی نمی‌تواند تکیه کند و احتیاج به دسیسه‌های دیگر دارد. از این‌رو دست به تشکیل گروه‌های تروریستی در منطقه زده و آن‌ها را تأمین جانی و مالی و ابزاری می‌کند؛ گروه‌هایی مانند القاعده و طالبان در افغانستان و داعش در عراق، سوریه و لیبی شکل گرفتند. این گروه‌ها در نتیجه‌ی نیاز امپریالیزم به ادامه جنگ و تخریب و نابودی هر چه بیش‌تر این مناطق با کشتار عظیم بخشی از اقشار مبارز و زحمتکش طبقه‌ی کارگر و تبدیل کردن بقیه‌ی جامعه کارگری به طبقه‌ی بی‌چیزان- ایجاد گردیدند تا سرمایه‌داری جهانی با سلطه‌ی مستقیم بر این مناطق بتواند از منابع و معادن زیرزمینی این کشورها بهره‌برداری با ارزان‌ترین مخارج نموده و با دستاوردهای خود از این راه سودهای کلانی را به جیب بزند.

۴- بر اثر ویرانی در کشورهای خاورمیانه این مناطق برای سال‌ها به عقب برگشته و ساختار اقتصادی و اجتماعی خود را از دست داده‌اند در نتیجه اقشار مختلف کارگری نیز ماهیت طبقاتی خود را از دست داده و در نتیجه قادر

به سازماندهی خود جهت مبارزات طبقاتی نمی باشند و از پس این رو، انجام انقلابات کارگری در این کشورها برای مدت نامعلومی به تأخیر خواهد افتاد.

۵- با راه دادن میلیون ها انسان آواره ی جنگی از مناطق جنگ زده ی خاورمیانه به کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی، سرمایه داری جهانی قصد قرار دادن شهروندان اروپائی و آمریکائی را در مقابل این آوارگان داشت تا با استفاده از تضادهای ملی/نژادی، زبانی و دینی بتواند جو اروپا و آمریکا را تا حد ممکن پلیسی نماید. اما در بدو ورود این آوارگان به عنوان پناهجو مورد استقبال عظیم مردمی قرار گرفتند و در نتیجه هدف کشورهای امپریالیستی از این تاکتیک برآورده نشد و در نتیجه تاکتیک نوینی را از آستین بیرون کشید: در میان سیل عظیم این پناهجویان عناصر وابسته به داعش هم به کشورهای اروپائی و آمریکائی راه یافتند. دولت های امپریالیستی با پذیرش این عناصر در میان عده ی قلیلی از پناهجویان راه را برای استراتژی آینده خود در کشورهای غربی هموار کردند و عده ی بسیار زیادی از این پناهجویان را باز پس فرستاده اند. از طرفی استراتژی مورد نظر اروپا ایجاد همان جو پلیسی و اختناق آمیزی است که در آمریکا پس از حادثه ی ۱۱ سپتامبر معمول گردید و لذا برای این منظور یکی از تاکتیک های مناسب تروری بود که باعث گشتار چند صد نفر از انسان های بی گناه پاریس گردید.

۶- یکی از راه های کسب سود افزوده به نازل ترین قیمت سرمایه گذاری در بورس ها و سهام می باشد. کارآیی این بورس ها در انباشت سودافزونه در این است که اولاً در رابطه ی مستقیم با نرخ بیکاری قرار دارد. یعنی هرچه نرخ بیکاری بالاتر رود میزان سود حاصل از این

بورس ها و سهام در بازار جهانی بالاتر می رود و دوماً رابطه ی مستقیم با سیاست های تخریب گرایانه ی امپریالیستی در سطح جهان نیز دارد. یعنی با ایجاد جنگ و گشتار در هر گوشه از جهان نرخ سود سهام نیز به همین نسبت بالا می رود.

در دوران کنونی افول سرمایه داری که ناشی از بحران های ساختاری اش می باشد، فاشیزم نو در جهان در حال سازماندهی است. لذا نیروهای پیشرو کارگری و هر انقلابی دیگری باید بر این مبنا خود را سازماندهی کند.

در این برهه، سرمایه داری جهانی (گلوبالیزاسیون) به مرحله ای از افول رسیده که بر اثر آن نه تنها قادر به برآورده کردن مطالبات کارگری نیست، بلکه دست آوردهای گذشته ی طبقه ی کارگر را نیز از کارگران بازپس می ستاند، حتی در اروپا! در نتیجه اتحادیه های کارگری باقی مانده از گذشته به طور کلی کارایی خود را از دست داده و به تدریج برچیده می شوند(مثل وضعیت امروز اتحادیه های کارگری در ایالات متحده آمریکا). بر این اساس حتی برای مبارزه در راه مطالبات صنفی به ویژه در ایران، کارگران نیاز به یک فدراسیون سراسری دارند تا مطالبات صنفی آن ها را در یک حوزه ی سراسری و با حمایت سایر اقشار طبقه ی کارگر درون چنین فدراسیونی به پیش برد و از این طریق به جبهه ی متحد کارگری کمک شایانی می کند.

نئین خیلی پیش از انقلاب اکتبر حدود سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۲ به دلیل خفقانی که در کشور حاکم بود به این نتیجه رسیده بود که باید حزب انقلابی مخفی کارگران را ساخت. ولی تروتسکی به خاطر این که سوسیال دموکرات ها اگر به منشویک ها و بلشویک ها تقسیم شدند، نیروی مبارزاتی طبقه ی کارگر کم تر می شد، سعی در به آشتی درآوردن بلشویک ها و منشویک ها نمود.

ولی بنا به تجربه خیلی زود به اشتباه خود پی برد که نمی توان با منشویک ها در یک تشکیلات کار کرد. از این رو گروه خود را به نام «مژرایونتسی» بوجود آورد. بعد از آوریل ۱۹۱۷ این گروه با ۴۰۰۰ عضو با بلشویک ها که ۳۶۰۰۰ نفر بودند متحد شد.

کارگران پیشرو به طور اخص باید به ساختن هسته های کاملاً مخفی کارگری سوسیالیستی اقدام نمایند، که از طریق آن به حزب پیشرو کارگری انقلابی در عمل دست یابند.

به همین دلیل اکنون در تمام کشورهای خاورمیانه که طبقه ی کارگر آن در اثر سیاست های فعلی سرمایه دار جهانی به طبقه ی بی چیزان تبدیل شده و خواهند شد نیز راهی بجز انقلاب سوسیالیستی ندارند. زیرا در این برهه نظام سرمایه داری جهانی مراحل افول خود را طی می کند عملاً مشاهده کرده ایم که مشغول بازپس گرفتن دستاوردهای گذشته ی طبقه ی کارگر در تمام کشورهای جهان بوده است و در منطقه ی خاورمیانه ما شاهد حمله ی پلیس ضربتی به کارگران هنگام اعتصابات و تظاهرات بوده ایم؛ رژیم های این منطقه هرگز توانائی برآورده کردن مطالبات صنفی و دموکراتیک اقشار مختلف طبقه ی کارگر را ندارند و مجبورند تا به توده ی زحمتکش طبقه ی کارگر حمله ور شده و با دستگیری و زندان و یا گشتن آنان به هر نحو ممکن جلوی هرگونه مبارزه ای را بگیرند. از این رو می باید نتیجه گرفت در چارچوب نظام سرمایه داری این کشورها دیگر نمی توان به دفاع از حق و حقوق خود پرداخت. در این صورت است که تنها راه باقی مانده و ممکن برای مبارزه، داشتن یک حزب پیشرو کارگری و انقلابی است تا به همراه یک برنامه انقلابی بتواند انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببیند.

این حزب که باید به شکل کاملاً مخفی عمل کند، از این نظر حزب پیشرو طبقه ی کارگر می نامیم که متشکل از پیشروان انقلابی طبقه ی کارگر است و نه حزب کل طبقه ی کارگر که در مرحله پیروزی انقلاب به آن حزب کمونیست طبقه ی کارگر در سطح کشور گفته می شود. از این رو سازماندهندگان حزب مخفی پیشروی کارگری باید از آگاه ترین، متعهدترین، با انضباط ترین، با اراده ترین و از خودگذشته ترین عناصر انقلابی درون طبقه ی کارگر باشند. یکی از دلایل لزوم به امر مخفی کاری شدید، وجود دولت سرمایه داری شبه فاشیستی است که با ایجاد رعب، وحشت و خفقان امکان حتی فعالیت نیمه مخفی را هم نمی دهد. دوم نفوذ ایدئولوژی هیئت حاکم است که به درجات مختلف بر سطح جامعه غالب بوده و حتی طبقه ی کارگر هم به آن مبتلا می باشد. حزب مخفی پیشروان انقلابی طبقه ی کارگر تنها حزبی است که به این دو نکته در پیاده کردن برنامه ی عمل خود آگاهی و توجه مبرم دارد و عملاً از عناصر انقلابی بسیار معدود شکل می گیرد.

اعضای این حزب که متشکل از هسته های مخفی است، ضمن رعایت دقیق و حساب شده ی اصول مخفی کاری کامل خود، هرگز به هیچ نوع تشکلی که از پیش قالب ریزی شده و از عناصر آن شناخت کامل و دقیق ندارند، وارد نمی شوند. (مانند، شورای هماهنگی، اقدام کارگری، شورای پیگیری و...)

سالم ماندن هسته های مخفی حزب پیشرو کارگری انقلابی به یک عامل اساسی متکی است و آن، داشتن رعایت سانترالیزم دموکراتیک است که بر اساس آن مرکزیت حزب برای کنترل بر روی مسائل تشکیلاتی باید سالم بوده و شورائی عمل کند. به بیانی دیگر، این حزب در بحث های درونی کاملاً دموکراتیک عمل کرده و همه اعضا از حق مساوی برخوردارند و در هنگام

پیاده کردن تصمیمات عملاً باید تحت نظم مرکزی باشند. به این دلیل مرکزیت شورائی انقلابی و سالم مهم ترین اصل در موفقیت عملی آن است.

تجربه ی انقلاب اکتبر و بین الملل سوم به رهبری لنین و سپس تجربه ی اپوزیسیون چپ و بین الملل چهارم به رهبری تروتسکی نشان داد که وقتی رهبری منحصر به یک نفر باشد با از بین رفتن او کل تشکیلات هرچند بزرگ و انقلابی باز هم به انحراف کشیده می شود. برای جلوگیری از این انحراف که باعث اش سیاست های بورژوازی است، باید به جای رهبری، یک مرکزیت شورائی که در آن اعضا همه با هم برابر و دارای توانائی های نسبتاً هم سطح در بخش هدایت عملیات اجرائی بوده و از طرف کل اعضاء به یک نسبت مورد اعتماد باشند.

از این رو حزب پیشرو کارگری انقلابی باید در مورد چند مسأله کاملاً روشن باشد:

۱- از ابزار پست برای اهداف حزب استفاده نشود. یعنی اهداف توجیه کننده ابزاری که برای مبارزه به کار می رود نباشد. کسانی که به ایدئولوژی هیئت حاکم [فرهنگ بورژوائی] آلوده اند، از ابزار پست [دروغ، تهمت، افتراء، تهدید، سفسطه و شانتاژ] برای اهدافشان استفاده می کنند و با این عمل خود، بهترین تشکیلات را هم با هر اسمی (حزب، سازمان، گرایش و...) بیش تر از حد یک تشکیلات استالینیستی نمی توانند رشد دهند. و در نهایت عملاً به جبهه ی سرمایه خواهند پیوست. بدون سالم بودن رهبری، مبارزه به طور حتم به انحراف کشیده و در نهایت مثل تمام رهبری های سانتریستی به جنبش کارگری خیانت خواهد کرد. با روی به انحطاط نهادن چنین تشکیلاتی، اعضای عادی آن نیز رو به انفعال رفته و از جامعه ی کارگری به دور می افتند.

۲- مسأله‌ی مهم دیگر، شناخت در مورد وجود بوروکراسی در سیستم سرمایه داری، جنبش کارگری و درون احزاب (سازمان‌ها، گرایش‌ها، و...) بوده و سپس اعتقاد به، نیاز به مبارزه علیه آن است. اعتقاد به مبارزه با بوروکراسی را از ابتدا و قبل از ساختن «هسته‌ها» و «حزب پیشرو» باید ایجاد نمود. با وجود این که مبارزه با بوروکراسی خیلی دشوارتر از مبارزه با خود نظام سرمایه داری است. زیرا در مبارزه با بوروکراسی نه تنها با بورژوازی روبرو هستی بلکه با بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر هم باید برخورد کنی. بوروکراسی کارگری را اکثراً در تشکلات صنفی در میان کارگران و رهبران سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری می‌توان به روشنی ملاحظه کرد. به همین ترتیب رهبری و اکثر اعضای احزاب، سازمان‌ها و گرایش‌ها به اصطلاح کارگری/سوسیالیستی/کمونیستی که عموماً آلوده به فرهنگ خرده بورژوازی شدیدی هستند، نیز درون روابط بوروکراتیک خفقان‌آوری زندانی می‌شوند.

در نتیجه رهبری یک تشکیلات کارگری و یا حزبی به دلیل منافع فردی و کیش شخصیت و اعضای رده‌ی پایین اغلب به علت اطمینان به رهبری و در عین حال ناآشنا بودن با مفهوم بوروکراسی در عمل به معضل بوروکراسی درون تشکیلات خود بهاء نداده و اغلب با تحلیلی کلاسیک از بوروکراسی مبارزه‌ی آن را به دوران بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی درون حزب کمونیست و بعضی‌ها به دوران سوسیالیسم موعول می‌کنند و معتقدند که درون یک تشکیلات کوچک و غیرحزبی بوروکراسی وجود نداشته و اگر هم وجود داشته باشد برای جلوگیری از آن کار خاصی نمی‌توان کرد.

این نوع تحلیل از بوروکراسی ریشه در فرهنگ خرده بورژوازی و سازشکار اتحادیه ها و سندیکاهای صنفی دارد که در واقع کل طبقه ی کارگر را دربر دارد و هدف اش کنار آمدن، چانه زدن و امتیاز گرفتن از بورژوازی است. رهبران احزاب چپ اما برای کسب و حفظ مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی خود است که مفهوم بوروکراسی را مخدوش می نمایند و راه حل آن را به آینده ای دور دست موکول می کنند.

هسته های مخفی حزب پیشرو کارگری انقلابی از طرف دیگر نمی تواند به مسأله ی بوروکراسی به این گونه فرصت طلبانه برخورد کند، زیرا بوروکراسی جامعه ی سرمایه داری است و اگر از ابتدا با آن محکم برخورد نشود ماهیت این هسته ها را آلوده کرده و توان انقلابی حزب پیشرو کارگری انقلابی را تحلیل می برد. بحث در مورد معنا و مفهوم عینی بوروکراسی را باید درون این هسته ها باز شده و برای همه اعضا ماهیت و تأثیر آن روشن باشد، تا همه ی اعضا بتوانند یکدیگر را در عمل کنترل کرده و آگاهانه با اخلاق و اعمال بوروکراتیک یکدیگر برخورد کنند. زیرا آن روی سکه سانترالیزم دموکراتیک، سانترالیزم بوروکراتیک می باشد. سانترالیزم دموکراتیک مبارزه را به سوی انقلاب سوسیالیستی به پیش می برد و سانترالیزم بوروکراتیک این مبارزه را به انحرافات استالینیستی می کشاند.

با آگاهی به این که بوروکراسی در جامعه و فرهنگ بورژوازی عامل سرکوب طبقاتی است، ضرورت مبارزه ی با آن درون یک تشکیلات انقلابی از اهمیت ویژه ای برای سازماندهی و رسیدن به انقلاب سوسیالیستی برخوردار است. این که گفته می شود در دوران گذار به سوسیالیزم، یعنی زمانی که نظام سرمایه داری برچیده شده، بوروکراسی به خودی خود از بین خواهد رفت نیز

بنا به تجربه انقلاب اکتبر، خوش خیالی بیش نیست. وجود فرهنگ خرده بورژوای بوروکراتیک درون تشکیلات انقلابی روسیه بعد از لنین نه تنها آن حزب را نابود ساخت بلکه نهایتاً کل انقلاب را نیز به ابتذال و انحطاط کشید. در تشکلات انقلابی که سانترالیزم دموکراتیک حاکم است هیچ کس نمی‌تواند خود را برتر از دیگران دانسته و از آن‌ها استفاده‌ی ابزاری نماید. در یک تشکل انقلابی کارگری شاید نتوان بوروکراسی را کامل از بین برد ولی باید با آن به مبارزه برخاست و تا حد امکان آن را تحت کنترل درآورد.

پیش به سوی ساختن هسته‌های مخفی حزب پیشرو کارگری انقلابی

پیش به سوی افشای ایدئولوژی هیئت حاکم [فرهنگ بورژوائی]

پیش به سوی مبارزه علیه بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

یاشار آذری

۲۰۱۵/۱۱/۲۰